

نقد و بررسی تطبیقی کلمه «ولی» در حدیث غدیر از نگاه فریقین

□ سید شفیع هاشمی *

□ سید رضی موسوی **

چکیده

هر علم برای کار برد خودش اصطلاح خاص دارد که در علوم دیگر آن واژه به آن معنا استفاده نمی شود لذا در هر علم یک سری واژه های خاص و بمعنای مختص نزد خود اهل فن پذیرفته و مقبول است نوشته ی حاضر از نگاه تفنن حدیث شناسی دربارهٔ واژه ولی بحث کرد که مطابق دیدگاه فریقین آیا واژه «ولی» در حدیث «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهٖ فَعَلَيْ وَلِيَّهٖ» به معنای سرپرستی به کار رفته است یا دوست داشتن؟ این تحقیق نیز به این بحث پرداخته آیا علماء و مفسرین فریقین در تطبیق لفظ «ولی» بر ولایت امام علی (علیه السلام) اتفاق دارند یا خیر. کلمه [ولی] از زمان صحابه تا مدعیان خلافت بنی عباس و غیره به معنای جانشینی استعمال شده است. قواعد عربی و ادبی نیز در تصریح کاربرد لفظ «ولی» به معنای سرپرستی موافقت دارد. ولی به معنای ولایت بر امت که با تفسیر علمای فریقین صحیح است ؛ با مراد رسول الله (صلی الله علیه و آله) در خطاب با صحابه و امت معنا می یابد. روش تحقیق این مقاله تحلیلی توصیفی جمع آوری مطالب کتابخانه ای بوده است . دست آورد این تحقیق ثبوت ولایت مطلقه علی ابن ابی طالب بر امت اسلامی در نزد اهل فن از علمای حدیث و تفسیر فریقین. واژگان کلیدی: ولی، جانشین، سرپرست، حدیث، خم غدیر.

* دانشجوی دکتری قرآن و حدیث جامعه المصطفی (صلی الله علیه و آله) العالمية

** فارغ التحصیل سطح ۴ جامعه المصطفی (صلی الله علیه و آله) العالمية

مقدمه

اختلاف در مفاهیم دینی بین مسلمین چون دیگر جوامع بشری، امر طبیعی است اما اسلام برای درک مشترک معارف دینی، معیارهای روشن علمی را پیش بینی کرد که با کاربرست آنها می توان به مراد شرع دست یافت. پیامبر ﷺ خطاب به مسلمانان در غدیر خم فرمود: «من كنت وليه فعلي وليه» هرکسی که من ولی او هستم علی ولی اوست؛ این هنگام که مسلمانان حدیث را شنیدند معنای کلمه «ولی» را نیز دانستند پس از استماع کلام ولی و دریافت پیام آن آگاهانه از محل تجمع، متفرق گشتند اما پس از رحلت رسول الله ﷺ بین حاضران اختلاف پدید آمد آنها دو گروه شدند: گروهی گفتند: مراد از «ولی» در حدیث غدیر خم، اعلام دوستی با علی ﷺ است. گروه دوم گفتند: مراد از «ولی»، در کلام و پیام رسول الله ﷺ سرپرستی امت است که علی مصداق آن خواهد بود. این گروه در غدیر خم علی ﷺ را امام آینده مسلمین دانسته اند/ می دانند. تفاوت اساسی دیدگاه شیعه و سنی در تفسیر کلمه «ولی» است این تحقیق می کوشد معنای کلمه ولی را در سخنان اهل بیت ﷺ، صحابه و امراء بررسی نماید.

نظر به اختلاف دیدگاه ها و دور شدن نگاه های فرق مسلمین از دیگری، تبیین معنای «ولی» ضرورت دارد. زیرا رسول الله ﷺ در ابلاغ ماموریت به مسلمانان فرمود: امام علی فرد «ولی» و مورد اعتماد در حاکمیت آینده است او به نفع پیشرفت دین جهاد را پیش برد و اسلام از برکت آن به پیروزی دست یافت. اما در دیدگاه اهل سنت چنین نیست گویا مسلمانان با امام علی دشمنی دارند که ضروری دانسته شد به دوستی علی سفارش گردد تا آن حد که رسول الله ﷺ طی مراسمی، مسلمین را از دشمنی با علی ﷺ برحذر دارند؟ اکنون مسئله در معنای «ولی» از همان زاویه نگریسته می شود که سبب مصادره ی حدیث در غدیر شده است نظر به این مهم، ضروری است از کلمه «ولی» بحث گردد.

نیز نظر به ضرورت طرح بحث، توضیح «ولی»، فائده دارد. زیرا روایات شامل «ولی»، از منظر فوق، مورد تردید قرار گرفته و می گیرد و استعمال لفظ ولی در معنای انحصاری محبت با روش متکلم حکیم، مغایرت دارد اکنون بخش جامعه از نگرش های تردید آمیز غیر علمی، متأثر هستند از این رو توضیح مستند «ولی» در حدیث مورد بحث، سبب می شود

که با گواهی منابع حدیثی و تاریخی، کاربرد معنای سرپرستی آن آشکار گردد. این امر فایده مهم شمرده می‌شود.

تبیین تطبیقی «معنای ولی» از دیدگاه عالمان فریقین اسلامی پیشینه ای طولانی دارد اما در برخی زمان‌ها همواره معنای کلمه ولی مورد سوء فهم عمده قرار می‌گیرد با فقدان استناد علمی قابل دسترس، گسست معنایی نیز بر مباحث می‌افزاید نقش سیاست‌ها و حاکمیت‌ها در تشدید عمده چنین اختلافات نادیده گرفته نمی‌شود.

عالمان فرق اسلامی از منظر تبیین تطبیقی بین الفریقینی به بحث «ولی» کوتاه‌تر و کمتر نگریسته‌اند نیاز است موضوع حاضر با تحقیقات مستند جانشینی ولی بیشتر پرداخته شود تا برای جویندگان حق پژوه مستند قابل دسترس ارائه گردد. اکنون به تبیین و نقد معنای صحیح کلمه «ولی» به گونه ای تطبیقی با نام: «نقد و بررسی تطبیقی کلمه - ولی - در حدیث غدیر از نگاه فریقین» می‌پردازیم. تحقیق حاضر در دو مبحث طرح می‌شود.

مبحث اول: «ولی» در منابع اهل سنت

۱. «ولی» در کلام رسول الله ﷺ

حضرت رسول الله ﷺ در موارد متعدد، کلمه «ولی» را بکار برده است. ابن ابی عاصم (م: ۲۸۷هـ) روایت کرد که زید بن ارقم گفت: رسول الله ﷺ هنگام بازگشت از حجة الوداع در منطقه غدیر خم فرمود: من نزد خداوند فراخوانده شدم و آن را پذیرفتم. بین شما دو شیئی گرانبها را امانت گزاردم که در ارزشمندی یکی از دیگری بزرگتر و برتر است یکی آنها کتاب خدا و دیگری عترت من است. ببینید: چگونه در این دو شیئی حرمت مرا پاسداری می‌کنید. این دو شیئی هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض بر من وارد شوند. خداوند مولای من است من ولی مؤمنان هستم؛ آنگاه رسول الله ﷺ دست علی را گرفت و گفت: هرکسی که من ولی ای او هستم علی ولی اوست. راوی از زید بن ارقم پرسید که تو از رسول الله ﷺ این کلام را شنیده ای؟ گفت: من با رسول الله نبودم مگر با گوش هایم شنیدم با چشمانم دیدم. اعمش گفت که عطیه از ابوسعید مانند آن را به ما حدیث کرد «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، قَالَ: لَمَّا رَجَعَ

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ حَجَّةِ الْوَدَاعِ كَانَ بِغَدِيرِ حُمٍّ، قَالَ: "كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ، وَعِترَتِي، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُفُونِي فِيهِمَا، وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَإِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ، وَأَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ". ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ». فَقَالَ: أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَقَالَ: مَا كَانَ فِي الرِّكَابِ إِلَّا قَدْ سَمِعَهُ بِأُذُنَيْهِ وَرَأَاهُ بِعَيْنَيْهِ». (شيباني، ۱۴۰۰ هـ / ۲ / ۶۴۴). ابن ابی شیبہ (م: ۲۳۵ هـ)، شیخ بخاری (م: ۲۵۶ هـ) نیز از طریق بریده ی صحابی روایت کرد: رسول الله ﷺ برای صحابه حاضر، صدق پذیرش خویش را به قبول ولایت عهدی «علی» مشروط کرد. «قال النبي صلى الله عليه وسلم: قَدْ أَحْمَرَّ وَجْهَهُ، قَالَ: وَهُوَ يَقُولُ: "مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ، فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ"» (ابن حنبل، ۱۴۲۱، ۳۸ / ۵۹ ط الرسالة). (نسائي، ۱۴۳۸، ۷ / ۳۰۸ - ط الرسالة). (بُستي، ۱۴۳۳، ۴ / ۱۹۴)، نیز ابن ابی شیبہ روایت کرد «عن ابن بريدة عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من كنت وليه فعلي وليه». (ابن أبي شيبه، ۱۴۳۶، ۱۸ / ۵۵) أبوحبيب شري محقق كتاب المصنف ابن ابی شيبه درباره اعتبار حدیث «ولی» می گوید: این حدیث، صحیح است صحیح؛ أخرجه أحمد «قال النبی صلى الله عليه وسلم قَدْ أَحْمَرَّ وَجْهَهُ، قَالَ: وَهُوَ يَقُولُ: "مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ، فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ"» (ابن أبي شيبه، ۱۴۳۶، ۱۸ / ۵۵) وی با نقل شماری از مصادر می گوید که محدثان مشهور این حدیث را نقل کرده اند.

معنای کلمه ولی

کلمه «ولی» در لغت، به معنای سرپرستی آمده است. ابن فارس (م: ۳۹۵ هـ)، می نویسد: «ولی» با کلمات «واو»، «لام» و «یا»، اصل کلمه و صحیح است که بر معنای نزدیکی دلالت می کند «(وَلِيٍّ) الْوَأُو وَاللَّامُ وَالْيَاءُ: أَصْلٌ صَحِيحٌ يَدُلُّ عَلَى قُرْبٍ». (رازي، ۱۳۹۹ هـ / ۱۴۱) هم چنین او می گوید: هرکسی که امر دیگری را سرپرستی کند ولی او شمرده می شود «كُلُّ مَنْ وَلِيَ أَمْرًا آخَرَ فَهُوَ وَلِيُّهُ». (رازي، ۱۳۹۹ هـ / ۶ / ۱۴۱). زبیدی (م: ۱۲۰۵ هـ) می نویسد: «ولی» به فتح و سکون کلمه به معنای نزدیک و همجواری می آید و گفته می شود:

او بعد از این که نزدیک ما بود، از کنار ما خود را دور کرد «(الْوَلِيُّ)، بفتح فسكون: (القُرْبُ والدُّنُو). يقال: تَبَاعَدْنَا بَعْدَ وَلِيٍّ». (زبیدی، [بی تا]، ۴۰/ ۲۴۱) نیز درباره معنای ولایت می نویسد: «ولایت» به فتح واو به معنای خویشی، یاری رساندن و آزادی بکار می رود، «ولایت» [به کسر] در معنای امارت استعمال می شود «فَالْوَلَايَةُ؛ بِالْفَتْحِ، فِي النَّسَبِ وَالتَّصَرُّفِ وَالْعِتْقِ؛ وَالْوَلَايَةُ بِالْكَسْرِ: فِي الْإِمَارَةِ». (زبیدی، [بی تا]، ۴۰/ ۲۴۶). کلمه «ولی» در عرف صدر اسلام، به معنای سرپرستی، بکار رفته است، اکنون به اسامی شمار صحابه و تابعان ... می پردازیم که آنها این کلمه را در محاورات، خطابات و کتابات رایج به معنای سرپرستی استعمال کرده اند.

۲. «ولی» در کلام امام علی (علیه السلام)

کلمه «ولی» در کلام تفسیری امام علی (علیه السلام) ذیل تفسیر آیه {إِنْ وَلِيتُمْ أَنْ تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ} محمد (صلی الله علیه و آله)، ۲۲ آمده است. ثعالبی (م: ۸۷۵ هـ) طبق قرائت امام علی (علیه السلام) روایت کرد که فرمود: اگر بر جامعه والیان جائر بگمارید در فتنه با آنان همراه می شوید «قَرَأَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ... إِنْ وَلِيتَكُمْ وَلَاةَ جَائِرَةٍ خَرَجْتُمْ مَعَهُمْ فِي الْفِتْنَةِ»، (ثعالبی، ۹/ ۴۰۶).

هم چنین، کلمه «ولی» در کلام امام علی (علیه السلام) نیز بکار رفته است. أبوحاتم بُسْتِي (م: ۳۵۴ هـ) می نویسد: هنگامی که عبيدالله بن عمر به جرم قتل خلیفه عمر بن خطاب دو وابسته قاتل - هر مزان و جفینه دختر ابالؤء - را به قتل رسانید بین سعد وقاص و عبيدالله بن عمر برخورد لفظی شد. نیز بین علی (علیه السلام) و عبيدالله بن عمر در شأن هر مزان انتقاداتی رد و بدل گردید سخن امام این بود: چرا عبيدالله، بی گناهی را کشت و او به انتقام از فرد قاتل اکتفاء نکرد؟ علی (علیه السلام) گفت: اگر روزی «سرپرستی» حکومت، بدستم رسد به جرم این که عبيدالله بن عمر مسلمانی را به قتل رسانده است او را قصاص خواهم کرد «قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: إِنْ وَلِيتَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ شَيْئًا قَتَلْتُ عَبِيدَ اللَّهِ بِالْهَرَمَزَانِ». (بستی، ۱۴۱۷ هـ، ۲/ ۴۹۷). احمد بن حنبل (م: ۲۴۱ هـ) نیز به روایت از امام علی (علیه السلام) نقل کرد که رسول الله (صلی الله علیه و آله) به آن حضرت (علیه السلام) فرمود: یا علی! اگر روزی متولی خلافت شدی اهل نجران را از جزیره العرب اخراج کن «عَنْ عَلِيٍّ

رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي إن أنت وليت الأمر بعدي فآخرج أهل نَجْرَانَ من جَزِيرَةِ الْعَرَبِ». (شیبانی، [بی تا]، ۸۷ / ۶۶۱).

هم چنین در روایت صریح ابن عساکر (م: ۵۷۱ هـ) سعید ابن وهب گفت: شنیدم که علی علیه السلام به شمار مردم می گفت: سوگند می دهم. مردی از شما را که روز غدیر شنید و محمد صلی الله علیه و آله می فرمود: آگاه باشید! خداوند مرا «ولی» قرار داد من ولی مؤمنان هستم و بر هر کسی که من ولی باشم علی «ولی» اوست. این هنگام شش مرد ایستادند و گواهی دادند که رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرمود. «سمعت عليا يقول أنشد الله رجلا سمع محمد عليه السلام يقول إلا إن الله وليتي وأنا ولي المؤمنين من كنت وليه فإن عليا وليه فقام ستة نفر فشهدوا بذلك». (ابن عساکر، ۱۴۱۵ هـ، ۴۲ / ۲۱۴)

نیز رسول الله صلی الله علیه و آله کلمه ولی را در احوال قیامت بکار برد. خطیب بغدادی در نقلی از علی علیه السلام روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام فرمود: تو اولین کسی هستی که زمین شکافته می شود روز قیامت بر می خیزی و با من هستی در حالی که پرچم حمد در دستان توست آن را می افزایی و بدستم می دهی. تو پس از من «ولی» مؤمنان هستی «الخطيب والرافعي عن علي... أن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - قال له: ... أنك أول من تشق الأرض عنه يوم القيامة وأنت معي معك لواء الحمد وأنت تحمله وأعطاني أنك ولي المؤمنين من بعدي". (شامی، ۱۴۱۴ هـ / ۲۹۶ / ۱۱). بدین ترتیب در عبارات امام علی علیه السلام کلمه ولی به مناسبت های مختلف، بکار رفته و از آن معنای «سرپرستی» اراده شده است.

۳. «ولی» در کلام ابن عباس (رض)

در کلام ابن عباس نیز کلمه ولی به معنای سرپرستی بکار رفت. ابن ابی الحدید (م: ۶۵۵ هـ) می نویسد: طلحه و زبیر از علی علیه السلام خواستند که سرپرستی بصره و کوفه را دهد. علی علیه السلام در پاسخ گفت که بیندیشم. آنگاه حضرت علیه السلام با مغیره بن شعبه، شور کرد. مغیره گفت: می بینم: اگر آنها را بر شهرهای مزبور حاکم گردانی امور مردم را برای تو سامان خواهند داد. حضرت علیه السلام در مشورت با ابن عباس فرمود که نظرت چیست؟ ابن عباس گفت: یا امیرالمومنین! کوفه و

بصره دیدگان تیز بین خلافت و ذخیره گاه مردان هستند جایگاه طلحه و زبیر در اسلام آن اندازه مهم هست که می دانی. من مطمئن نیستم اگر بر شهرهای نامبرده بگماری به تحرکاتی دست نزنند که با مقاصد مأموریت مغایر باشد. امام علی علیه السلام رای ابن عباس را پسندید «طلب طلحة والزبیر من علي عليه السلام أن يوليهم المصيرين : البصرة والكوفة ... ولست آمنهما إن وليتهما أن يحدثا أمراً. فأخذ علي عليه السلام برأي ابن عباس». (أبي الحديد مدائني، ۱۴۱۸هـ / ۱/ ۱۴۳). بدین ترتیب واژه «ولی» نیز در کلام حضرت علی علیه السلام به معنای سرپرستی، استعمال شده است.

۴. «ولی» در کلام اسید بن حضیر انصاری صحابی

اسید بن حضیر صحابی از شمار نقباء انصار بود که کلمه «ولی» را در معنای سرپرستی بکار برد: طبری (م: ۳۱۰ هـ) می نویسد: روز سقیفه ... هنگامی که جماعت اوس تلاش بشیر بن سعد را به نفع خزرجی ها دیدند که او قریش را به امارت خزرج می خواند تا آنها امارت را برای سعد بن عباد و گذارد برخی برای برخی دیگر از جمله اسید بن حضیر اوسی که از نقباء شمرده می شد گفت: سوگند به خداوند! اگر خزرج بر شما ولایت یابد برای همیشه از این فضیلت محروم خواهید شد هرگز نصیبی در امارت برای شما مد نظر نخواهند گرفت. برخیزید با این قریشیان بیعت کنید. «قال بعضهم لبعض، وفيهم اسيد ابن حضير- وَكَانَ أَحَدَ النُّبَّاءِ: واللّه لئن وليتها الخزرج عليكم مرة لا زالت لهم عليكم بذلك الفضيلة، ولا جعلوا لكم معهم فيها نصيباً أبداً، فقوموا فبايعوا» (طبري، ۱۴۰۱ هـ / ۳ / ۲۲۱).

۵. «ولی» در کلام عایشه دختر ابوبکر

عایشه دختر ابوبکر دختر ابوبکر نیز کلمه «ولی» را به معنای سرپرستی استعمال کرد. وی در روایتی گفت: هنگامی که ابوبکر «سرپرست» امت شد خطاب به مردم چنین گفت که قوم من می داند: حرفه من این گونه درآمد زا نبود که از خرج زندگی خانواده ام کم بیاورد اما امروز قضیه فرق می کند من مشغول امور مسلمین هستم حرفه ام در اشتغال اموال مسلمین است که بزودی آل ابوبکر از این مال می خورند. «عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: لَمَّا وَلِيَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ: قَدْ عَلِمَ

قَوْمِي أَنْ حَرْفَتِي لَمْ تَكُنْ لَتَعْجَزَ عَنْ مَوْثِقَةِ أَهْلِي وَقَدْ شُغِلْتُ بِأَمْرِ الْمُسْلِمِينَ وَسَأَحْتَرِفُ لِلْمُسْلِمِينَ فِي مَالِهِمْ وَسَيَأْكُلُ آلُ أَبِي بَكْرٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ». (بصري، ۱۴۱۰هـ / ۳ / ۱۳۸).
الالباني (م: ۱۴۲۰هـ)، درباره ی اعتبار این روایت می گوید که اسناد آن به شرط شیخین صحیح است «إِسْنَادُ هَذَا صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ». (الالباني، ۱۴۲۰هـ - ۸ / ۲۳۲).
بدین ترتیب محاوره عایشه دختر ابوبکر نیز ثابت کرد که عبارت «ولی» به معنای سرپرستی بکار رفته است.

۶. «ولی» در کلام ابوبکر

کلمه «ولی» در عرف خلافت به معنای سرپرستی کاربرد بسیار داشته کلمه در افاده این معنا نزد امراء، معروف بوده است. ابوبکر در موارد متعدد، معنای حاکمیت را از این کلمه اراده کرد که به چند نمونه اشاره می شود. ابوحاتم تمیمی (م: ۳۵۴هـ) از وصیت ابوبکر به جانشینی پس از خود برای خلافت عمر می گوید که این هنگام، ابوبکر به عثمان که مسؤول نوشتن نامه بود گفت: بنویس! از ابوبکر بن ابی قحافه برای مسلمین، تعهدی است. اما بعد! [=ابوبکر بیهوش شد] عثمان طبق نظر خویش چنین نوشت. اما بعد: من جانشین خویش، عمر بن خطاب را انتخاب کردم و در این باره خیر خواهانه کوشیدم. آنگاه ابوبکر بهوش آمده به عثمان گفت: چه نوشته ای؟ آن را بخوان! وی نام عمر بن خطاب را ذکر کرد. ابوبکر با تکبیر بلند گفت که خدای برای تو پاداش نیکو دهد. ابوبکر سر بر داشت و با دست های بلند دعا گفت: بار خدایا! بدون این که پیامبر ﷺ چنین وصیت کرده باشد عمر را «سرپرست» قرار داده ام چون از فتنه بی سرپرستی آینده امت، ترسیدم. من برای امت این خیر خواهی را انجام داده ام اما خدایا! در این امر نسبت به هرکسی دانا تر هستی، اکنون ضرورتی برایم پیش آمد که می دانی. در عاقبت این موضوع اندیشیدم بهترین شان را «ولی» قرار داده ام که قوی ترین و شیفته ترین آنها برای ترقی مردم هست. من کوشش های عمر را نادیده نمی گیرم. او را از خلفای راشدین قرار ده که هدایت صالحان را در آینده پیروی کند و برایش، رعیت را اصلاح کن. عثمان این عهدنامه ای جانشینی را برای مردم شام و مسلمین و آمران لشکرها نوشت که من [=ابوبکر] بهترین شما را برای سرپرستی مسلمین،

قرار داده ام برای خود و مسلمان ها جز طلب خیر، چیزی نمی خواهم. «قال لعثمان اكتب هذا ... ثم أفاق أبو بكر فقال اقرأ على فقراً عليه ذكر عمر فكبر أبو بكر فقال جزاك الله عن الإسلام خيراً ثم رفع أبو بكريديه فقال اللهم وليته بغير أمر نبيك ولم أرد بذلك إلا صلاحهم وخفت عليهم الفتنة... وكتب بهذا العهد إلى الشام إلى المسلمين إلى أمراء الأجناد أن قد وليت عليكم خيركم» (بستي، ۱۹۷۵هـ / ۲ / ۱۹۳). می بینیم که ابوبکر «ولی» را در سرپرستی بکار برد بعلاوه «ولی» به معنای جانشینی در نقل ابن حبان بستی منحصر نیست محدثان دیگر مانند ابن سعد (م: ۲۳۰هـ) «فوليت عليهم خيرهم وأقواهم عليهم وأحرصهم». (بصری، ۱۴۱۰هـ / ۳ / ۲۰۰)... نیز آن را نقل کرده اند.

هم چنین «ولی» در معنای انجام وصیت به سرپرستی فرد برای حاکمیت با عبارت های مختلف رسیده است که اهمیت موضوع را می رساند: ابن شبه نمیری (م: ۲۶۲هـ) می گوید که وصیت به جانشینی خلافت با شیوه خاص انجام گرفت: [= هنگامی که نامه نوشته شد] ابوبکر به عثمان امر کرد که نامه ی مختوم را به اطراف ببرد. عثمان با دست گرفتن نامه مختوم به مردم گفت: با فرد تعیین شده نامه بیعت می کنید؟ همه گفتند: بلی! سپس ابوبکر، عمر را به تنهایی فراخواند و برایش وصیت هایی کرد باهم بیرون آمدند ابوبکر با بلند کردن دست عمر گفت بار خدایا! من از این نامه، تعیین جانشینی قصد نکردم مگر مصلحت مردم را اندیشیدم. ترسیدم که فتنه، دامن امت را گیرد با نهایت تلاش کوشیدم و فرد بهترشان را ولی امت تعیین کردم. «ثم أمر بالكتاب فختمه وخرج به مختوما فقال عثمان للناس أتبايعون لمن في هذا الكتاب قالوا نعم فبايعوا ثم دعا أبو بكر عمر خاليا فأوصاه ثم خرج فرفع أبو بكر يديه وقال اللهم إني لم أرد بذلك إلا صلاحهم وخفت عليهم الفتنة واجتهدت لهم رأيي فوليت عليهم خيرهم وأحرصهم على ما أرشدهم وقد حضرني من أمرك ما حضر فاخلفني فيهم فهم عبادك». (نمیری، ۱۴۱۷هـ / ج ۱ / ۳۵۴)

بلاذری (م: ۲۷۹هـ) با عبارت بیشتر از ابوبکر می گوید: ... پس از آن ترسیدم که چنین کار را انجام ندهم زیرا جانشینی، بین امت معین نشده بود و فتنه ای دیگر خواهد آمد از این رو به وظیفه، عمل کرده ام که به حقیقت آگاه تر هستی فقط در توفیق آن به تو امید بسته ام که

رضایت تو بدست آید! من برای امت بهترین شان را ولی تعیین کرده ام... شما هم والی های عمر را اصلاح کن « فقال ابوبکر اللهم اني لم أرد إلا صلاحهم، ... فوليت عليهم خيرهم لهم، وأقواهم عليهم، وأحرصهم على ما يرشدهم، وقد حضرني من أمرك ما حضر فاخلفني فيهم، فهم عبادك، ونواصيهم بيدك، أصلح لهم ولاتهم ». (بلاذري، [بی تا]، ۳ / ۳۱۹). هم چنین بلاذری (م: ۲۷۹ هـ) از روزهای آخر زندگی ابوبکر، می گوید که عبدالرحمن بن عوف گفت: بر ابوبکر وارد شدم که در بستر مشرف به موت گفت: جز مرض جسمی، بیماری دیگر نیز عارض است، ای گروه مهاجرین! بهترین تان را سرپرست شما گماشتم اما می بینم که باینی های ورم کرده، دوست دارید هریکی تان سرپرست خلافت باشید. « أن عبد الرحمن بن عوف قال: دخلت على أبي بكر في مرضه فقال: قد اجتمع علي مع مرضي مرض آخر، يا معشر المهاجرين إني وليت عليكم خيركم فكلکم ورم من ذلك أنفه يود أن الأمر يكون له ». (بلاذري، [بی تا]، ۳ / ۴۰۶)

نیز ابن الاثير جزري (م: ۶۰۶ هـ)، می نویسد که ابوبکر با دعوت از عمر، برایش گفت: یا عمر! ترا «سرپرست» اصحاب رسول الله قرار می دهم... بر امیران لشکریان نیز نوشت: بر شما عمر را سرپرست گماشتم. « دَعَا عُمَرَ فَقَالَ: إِنِّي مُسْتَخْلِفُكَ عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- يَا عُمَرُ: ... وَكَتَبَ إِلَى أَمْرَاءِ الْأَجْنَادِ: وَلَيْتُ عَلَيْكُمْ عُمَرُ ». (ابن الاثير، ۴ / ۱۰۹) گزارش های دیگر مرتبط با موضوع در محتوای نامه، مشترک هستند که ابوبکر، جانشینی عمر را در مراسم خانوادگی «ولی» مسلمین قرار داد در حالی که تاریخ از حضور اوصیائی با اوصاف ذیل روایت کرده اند. راویانی مانند: ابن عساکر (م: ۵۷۱ هـ) می گوید: خیر شان را ولی قرار دادم یا اصلح شان را والی شان گماشتم. «فوليت عليهم خيرهم ... أصلح لهم ولاتهم». (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ۳۰ / ۴۱۲). ابن اثير جزري (م: ۶۳۰ هـ) نیز صفت بهتری را روایت کرده است. «فوليت عليهم خيرهم». (الجزري، ۴ / ۱۸۰) محي الدين نووي (م: ۶۷۶ هـ). «فوليت عليهم خيرهم ونواصيهم في يدك وأصلح لهم ولاتهم» (نووی، ۱۹۹۶ م، ۲ / ۳۳۱) جلال الدين سيوطي (م: ۹۱۱ هـ). «وَلَيْتُ عَلَيْهِمْ خَيْرُهُمْ». (سيوطي، [بی تا]، ۱۳ ص ۱۱۸). یا در تاريخ الخفاء. «فوليت عليهم».

(سیوطی، [بی تا]، ۱ / ۸۲)، و مجیر الدین حنبلی (م: ۹۲۷ هـ) «فولیت علیهم خیارهم ... وأصلح لهم ولاتهم». (العلیمی، ۱۴۲۰ هـ، ۱ / ۲۴۶). نیز آنها کلمه ولی را به معنای سرپرستی نقل کرده اند که بسیار اند. روایت «ولی» در سرپرستی به سبب تعیین جانشینی در کلام ابوبکر نقل گردید و گونه «ولی» در کلام ابوبکر در بسیاری موارد به معنای جانشینی بکار رفته است.

بدین ترتیب روایت تاریخی ولی در معنای سرپرستی برای تعیین ابوبکر با کلمه «ولی» در آخرین روزهای خلافت خویش در مراسمی برپا شد که مانند روز غدیر نبود در مجلس کمتر از حاضران بیت رسول الله ﷺ و صحابه اجتماع کرده بوده اند در حالی که ابوبکر نامه نویسی تاریخی برای بحث در جانشین خویش را با نام ولی امت، برای عمر نوشت.

۷. «ولی» در کلام عمر

«ولی» در کلام عمر نیز به معنای سرپرستی و حاکمیت استعمال شده است. این معنا از عمر در دو زمان بیشتر روایت شده است.

یک - در روزهای آغاز حکومت

عمر در آغاز خلافت کلمه ولی را به معنای سرپرستی استعمال کرد که منابع معتبر حدیثی به موارد مزبور پرداخته است. بلاذری (م: ۲۷۹ هـ) روایت می کند: عمر بن خطاب در اول خلافت، خطبه خواند پس از حمد الله تعالی و ثنا بر نبی ﷺ گفت: من سرپرست شما هستم اگر امیدی نداشتیم که بهترین شما یا قوی ترین تان هستیم ... سرپرستی شما را به عهده نمی گرفتیم «خطب عمر بن الخطاب ... ثم قال: "إني قد وليت عليكم، ولولا رجائي أن أكون خيركم لكم، وأقواكم عليكم، وأشدكم اضطلاعاً بما ينوب من مهم أمرکم، ما توليت ذلك منکم» . (بلاذری [بی تا]، ۳ / ۴۱۲).

نیز بخاری (م: ۲۵۶ هـ) روایت کرد: عمر بن خطاب گفت که ابوبکر پس از وفات رسول الله ﷺ گفت: من ولی رسول الله ﷺ هستم و زمانی که مرگ ابوبکر فرا رسید ... من [=عمر] ولی ابوبکر بودم. «... فقال أبو بكرٍ أنا وليُّ رسول الله صلى الله عليه وسلم فقبضها أبو

بَكَرٍ فَعَمِلَ فِيهَا بِمَا عَمَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُ فِيهَا لَصَادِقٌ بَازٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ فَكُنْتُ أَنَا وَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ». (بخاری، ۱۴۰۷هـ، ۳ / ۱۱۲۷). این گفتار خلیفه در صحیح بخاری تکرار شده است. «یک: ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». (بخاری، ۱۴۰۷هـ، ۶ / ۲۴۷۴) دو: فَتَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ... سه: ... فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَبَضَهَا أَبُو بَكْرٍ... ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبِي بَكْرٍ فَقَبَضْتُهَا سَتَيْنِ». (بخاری، ۱۴۰۷هـ، ۶ / ۲۶۶۴) مسلم نیز آن را نقل کرد. «فلما تُوفِّيَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ... ثُمَّ تُوفِّيَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ». (نيسابوري [بی تا]، ۳ / ۱۳۷۸) روایت مزبور متفق علیه است زیرا با اتفاق بخاری و مسلم چنین روایت با درجهٔ اعلاى صحت در معنای جانشینی استعمال گردیده است.

اما استعمال «ولی» در معنای سرپرستی به نقل عمر در صحیحین منحصر نیست عالمان متقدم و متاخر مانند: عبدالرزاق صنعانی (م: ۲۱۱ هـ) نیز روایت کرده اند. «فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم بعده». (صنعانی، ۱۴۰۳: ۵ / ۴۷۰)، احمد حنبل (م: ۲۴۱ هـ). هم چنین احمد بن حنبل روایت کرد: «فقال عمر... فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم». (شیبانی، [بی تا] ۱ / ۴۷۰). ابوداود سجستانی (م: ۲۷۵ هـ). «قال عمر... فلما تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ... فَوَلَّيَهَا أَبُو بَكْرٍ فَلَمَّا تُوفِّيَ أَبُو بَكْرٍ قُلْتُ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَوَلَّيْتُهَا مَا شَاءَ اللَّهُ». (سجستانی، [بی تا]، ۳ / ۱۳۹)، ابو عیسی ترمذی (م: ۲۷۹ هـ). «قال عمر فلما تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال أبو بكر أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم». (ترمذی، [بی تا]، ۴ / ۱۵۸)، بلاذری (م: ۲۷۹ هـ) نیز روایت کرد: «قال عمر: لما تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال أبو بكر

للعباس: أنا ولي رسول الله». (بلاذری، ۱/ ۲۲۷)، هم چنین ابوبکر مروزي (م: ۲۹۲هـ).
 نوشت: «عمر قال لما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر أنا ولي رسول
 الله صلى الله عليه وسلم». (مروزي، [بی تا]، ۱/ ۳۵). نسائی (م: ۳۰۳هـ)، نیز نسایی مانند
 آن را روایت کرد: «قال عمر... فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر أنا
 ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم... فوليها أبو بكر فلما توفي قلت أنا ولي رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وولي أبي بكر فوليتها». (نسائی، ۱۴۱۱هـ / ۴ / ۶۵)، هم چنین
 أبویعلی موصلي (م: ۳۰۷هـ). روایت کرد: «عن عمر قال لما توفي رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قال أبو بكر أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم». (موصلي تمیمی،
 ۱۴۰۴هـ / ۱ / ۱۲)، اسفرائینی (م: ۳۱۶هـ) «قال عمر... فلما توفي رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قال أبو بكر أنا ولي رسول الله... فوليها أبو بكر فلما توفي قلت أنا ولي رسول
 الله صلى الله عليه وسلم وولي أبي بكر». (اسفرائینی، [بی تا]، ۴ / ۲۴۶) أبوجعفر طحاوي
 (م: ۳۲۱هـ) «فلما قُضِيَ رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أبو بكر أنا ولي رسول الله
 بَعْدَهُ». (طحاوي، ۱۳۹۹هـ / ۲ / ۵)، أبوالقاسم طبراني (م: ۳۶۰هـ) «قال عمر... ثم توفي
 صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم». (طبراني،
 ۱۴۰ / ۴ / ۲۵۷)، أبوبکر بیهقی (م: ۴۵۸هـ). «فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال أبو بكر أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم... ثم توفي أبو بكر فقلت أنا ولي
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وولي أبي بكر رضي الله». (بیهقی، ۱۴۱۴هـ / ۶ / ۲۹۸)،
 عبدالب (م: ۴۶۳هـ). «قال عمر... لما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أبو
 بكر أنا ولي رسول الله صلى الله عليه». (نمري، ۱۳۸۷هـ / ۸ / ۱۵۶ و ۱۵۷)، هم چنین ابن مسعود
 (م: ۵۱۶هـ). «قال عمر: ثم توفي الله نبيه، فقال أبو بكر: أنا ولي رسول الله، فقبضها أبو
 بكر، فعمل فيها بما عمل رسول الله، والله يعلم إنه لصادق فيها، بار راشد تابع للحق،
 ثم توفي الله أبا بكر، فكنت أنا ولي أبي بكر». (بغوی، ۱۴۰۳:، ۱۱ / ۱۳۳)، به علاوه شمس
 الدين ذهبی (م: ۷۴۸هـ) روایت کرد: «قال عمر... فقال أبو بكر: أنا ولي رسول الله... ثم
 توفاه الله فقلت: أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم وولي أبي بكر» (ذهبی،

۱۴۰۷هـ، ۲۶/۳)، ابن کثیر (م: ۷۷۴هـ). (ابن کثیر، [بی تا]، ۴/۲۶). هم چنین (ابن کثیر، [بی تا]، ۵/۲۸۸) به آن پرداخت: «قال عمر... فقال أبو بكر رضي الله عنه: أنا ولي رسول الله ﷺ، ثم توفي الله أبا بكر فقلت: أنا ولي ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم». (ابن کثیر، ۱۴۰۱هـ، ۴/۳۳۷)، ابن حجر (م: ۹۷۳هـ) نیز نتوانست آن را نادیده گیرد و روایت نکند: «قال عمر... ثم توفي الله أبا بكر فقلت أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبي بكر». (هیتمی، ۱۴۱۷هـ، ۹/۱)، هم چنین عاصمی (م: ۱۱۱۱هـ) به روایت آن پرداخت: «قال عمر... ثم توفي الله نبيه فقال أبو بكر أنا ولي رسول الله وخليفته فقبضها وعمل فيها بما عمل به رسول الله وأنتما تزعمان أن أبا بكر فيها كاذب فاجر غادر والله يعلم إنه فيها لصادق بار راشد ثم توفاه الله فقلت أنا ولي رسول الله وولي أبي بكر». (عاصمی مکی، ۱۴۱۹هـ، ۲/۳۳۶) و محدثان دیگر نیز روایت کرده اند که در لسان عمر بن خطاب، کلمه «ولی» در معنایی سرپرستی بکار رفته است.

دو - در روزهای فرجام خلافت

عمر روزهای آخر خلافت نیز واژه «ولی» را بسیار بکار برد که با زمان روزهای اول در معنای سرپرستی صراحت بیشتر و افزون تر دارد. وی به صورت آروز این کلمه را نقل کرد. عمر بن خطاب برای جانشینی خلافت، اشخاصی را نام برد که موجب اعجاب همگان گردید اگر هر کدام زنده می بودند به سرپرستی قطعی خلافت امت گماشته می شد در صورت تحقق چنین امر، امروز ترتیب خلافت کنونی چهارگانه ای مشهور امروزی را نداشتیم.

باری! در چنین روزها، عمر آرزو کرد که اگر اشخاص مورد نظر وی، زنده می بود شرایط به گونه خاص رقم می خورد، شورای شش نفره برای تعیین سرپرستی خلافت تشکیل نمی گردید عثمان بن عفان عثمان نمی شد حدیث «خلافت پس از من سی سال خواهد بود» . «عن سَفِينَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خِلَافَةُ النَّبِيِّ ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ». (سجستانی، [بی تا، ۲۱۱/۴]). بوسیله یک صحابی بنام «سفینه» رایج نمی شد. از ترتیب افضلیت به ترتیب کنونی، سخنی به میان نمی آمد زیرا دست کم چهار نفر دیگر به

علاوة عثمان اموی، برای خلافت، واجد صلاحیت بوده اند نوبت به عثمان نمی‌رسید ممکن بود آنها جانشین تعیین شوند مانند: معاذ بن جبل، خالد بن ولید ابوعبیده جراح و سالم مولای ابوحنیفه که به صلاحیت ولایت هریکی از آنها به گواهی عمر پرداخته می‌شود.

یکم - ابن شبة نمیری (م: ۲۶۲هـ) درباره صلاحیت «ابوعبیده جراح» برای جانشینی خلافت می‌نویسد که برای عمر گفته شد: یا امیرالمؤمنین! اگر ولی عهدی داشته باشی؟ [= آیا بهتر نمی‌شود؟] عمر گفت: اگر ابوعبیده را درک می‌کردم او را «ولی» مقرر می‌کردم. «قیل: لعمر رضی الله عنه. یا امیرالمؤمنین! لو عهدت؟ قال: لو أدركت أبا عبدة بن الجراح لوليته». (نمیری، ۱۴۱۷هـ / ۲ / ۶۱). ابن قتیبه دینوری (م: ۲۷۶هـ) با روایت افزون تر نقل می‌کند: اگر ابوعبیده جراح اکنون حیات می‌داشتی او را «ولی امر» خویش قرار می‌دادم. «لو أدركت أبا عبدة بن الجراح باقیا استخلفته ووليته». (دینوری، ۱۴۱۸هـ / ۱ / ۲۵) ذهبی (م: ۷۴۸هـ) نیز به تقدیم ابوعبیده جراح برای سرپرستی پرداخت که عمر گفت: اگر خداوند از من پرسید که چرا ابوعبیده را ولی امر مسلمین قرار دادی؟ می‌گویم: چرا چنین نمی‌کردم؟ زیرا از بنده و دوست تو رسول الله ﷺ شنیدم که می‌گفت: از برای هر امتی، امینی هست امین امت اسلام، ابوعبیده ای جراح است. «قال لو أدركت أبا عبدة ثم وليته ثم قدمت على ربي فقال لي لم استخلفته لقلت سمعت عبدك وخيلك يقول (لكل أمة أمين وإن أمين هذه الامة أبو عبدة)». (۱۴۱۳هـ [بی تا] / ۱ / ۳۷۲)

دوم - ابن شبة نمیری (م: ۲۶۲هـ) از آرزوی عمر در واگذاری ولایت اسلامی، به معاذ بن جبل می‌نویسد که عمر ابن خطاب گفت: اگر اکنون معاذ بن جبل را می‌یابیدم که زنده می‌بود او را جانشین خویش قرار می‌دادم. «ولو أدركت معاذ بن جبل ثم وليته». (نمیری، ۱۴۱۷هـ / ۲ / ۶۱)

سوم - سرپرست احتمالی دیگر، صحابی مشهور، خالد بن ولید است. وی [= در صورت عدم وفات] می‌توانست ولی امر مسلمین شود. ابونعیم اصفهانی (۴۳۰هـ) از عمر روایت کرد که گفت: اگر خالد بن ولید را می‌یابیدم ولی عهد تعیین می‌کردم هرگاه خداوند از علت این تصمیم می‌پرسید می‌گفتم: از رسالت شنیدم که می‌گفت: خالد بن ولید شمشیری از شمشیرهای خداوند بر مشرکین است. «قال: عمر بن الخطاب لو أدركت خالد بن الوليد

ثم وليته ثم قدمت على ربي - عز وجل - فقال لي : من وليت على أمة محمد ؟ قلت : سمعت عبدك ونبيك يقول : خالد بن الوليد سيف من سيوف الله سله الله على المشركين». (اصبهاني، [بی تا]، ۹۲۷/۲) (نمیری، ۱۴۱۷هـ - ۶۱/۲) ۲۵. (دینوری، ۱۴۱۸هـ - ۲۵/۱). ابوبکر شیبانی (م: ۲۸۷هـ) بیشتر از ابونعیم این مطلب را نقل کرد. «قال عمر من استخلف؟ لو أدركت خالد بن الوليد وليته...». (شیبانی ابوبکر، ۲، ۱۴۱۱/۲۶)

چهارم - «ولی» ی دیگر مورد نظر عمر برای تصدی ولی عهدی، سالم مولای ابوحنیفه است. ابن قتیبه (م: ۲۷۶) روایت می کند: عمر در آستانه موت گفت: اگر سالم مولای ابوحنیفه زنده می بود تردیدی نداشتم که برای خلافت متعین بود. «عن عمر رضي الله عنه أنه قال عند موته لو كان سالم مولی أبي حذيفة حيا ما تخالجنی فيه الشك وسالم ليس مولی لأبي حذيفة وإنما هو مولی لامرأة من الأنصار وهي أعتقته وربته ونسب إلى أبي حذيفة بحلف». (دینوری، ۱۴۱۸هـ) تعبیر دیگری به نقل از ابن قتیبه در جانشینی این است که گفت: اگر سالم زنده می بودی به سپردن وظیفه ی سرپرستی یا گماشتن او به امارت شما، شک نمی کردم. «لو قال عمر لو كان سالم حيا ما تخالجنی الشك في توليته عليكم أو في تأميره». (دینوری، ۱۴۱۸: ۲۲/۱) ابوحیان اندلسی (م: ۷۴۵هـ) در اشاره روشنتر می گوید که عمر بن خطاب گفت: اگر سالم مولی ابوحنیفه زنده می بود او را به سرپرستی خلافت، تعیین می کردم. «قال عمر بن الخطاب كلاماً معناه لو كان سالم مولی أبي حذيفة حياً لولّيته الخلافة». (اندلسی، ۱۴۲۲: ۳۱۴/۴) شماری مانند ابن خلدون (م: ۸۰۸هـ) و غیره خبر را روایت کرده اند «قول عمر لو كان سالم مولی حذيفة حيا لولّيته». (ابن خلدون، [بی تا: ۱/۱۹۴]).

اما شگفت از سالم مولی ابوحنیفه، که عرب نبود فارس بود با حدیث الائمه من قریش چگونه می توانست خلیفه شود آیا او هم پیمان عرب شمرده می شد؟ بلی: گفته اند که به سبب ولاء سوگند، از موالی انصاری به حساب می آمد. ابن قتیبه روایت می کند: سالم مولای ابوحنیفه، مولی زن انصاریه بود که تحت نظر او تربیت یافت و انصاریه سالم را آزاد کرد و به سبب ولاء سوگند به ابوحنیفه نسبت داده شد «سالم ليس مولی لأبي حذيفة وإنما هو مولی لامرأة من الأنصار وهي أعتقته وربته ونسب إلى أبي حذيفة بحلف». ابن قتیبه ۱۴۱۹ / ۱۹۱

بدین ترتیب معنای ولی در کلام عمر به طور مکرر بکار رفت که در دوران خلافت خویش آن را به معنای سرپرستی بکار می‌برده است.

۸. «ولی» در کلام عثمان

در منابع تاریخی، عثمان بن عفان نیز کلمه «ولی» را در معنای سرپرستی بکار برد این خبر مزبور هنگامی از او رواست شد که مردم بر شیوه‌الیان عثمان انتقاد می‌کردند. در روایت ابن عربی مالکی (م: ۵۴۳هـ) به عثمان گفته شد: آیا شما ولید بن عقبه را بر مردم عراق به آن دلیل ولایت داده ای که برادر رضاعی تو است؟ وی گفت نه! الیه بخاطر این که ابن عمه رسول الله ﷺ است ولایت داده ام. «قيل لعثمان انك وليت الوليد لأنه اخوك لأمك...». (ابن العربي، ۱: ۱۴۱۹/۱۰۷) در روایت دیگر می‌گوید: بدان سبب ولید را ولی تعیین نکردم که برادر رضاعی ام هست بلکه مقرر داشته ام که فرزند ابن ام حکیم بیضاء عمه ی رسول الله ﷺ است. «قال عثمان: ما وليت الوليد لأنه أخي وإنما وليته لأنه ابن أم حكيم البيضاء...». (ابن العربي، ۱۴۱۹: ۵۸ ط، السعودیه) منابع اسلامی گزارش‌های دیگری نقل کرده اند.

بدین ترتیب خلفا در کاربرد کلمه ی «ولی» به معنای سرپرستی، ممانعتی را نمی‌دیدند و می‌دانستند که مخاطبان نیز از کلمه ی «ولی»، معنای سرپرستی را می‌دانند.

۹. «ولی» در کلام ابوعبیده جراح

ابوعبیده صحابی نیز کلمه ولی را به معنای سرپرستی استعمال کرد. ابن ابی شیبه (م: ۲۳۵هـ) روایت نمود که محمد بن سوجه گفت: نزد نعیم بن هند آمدم که وی صحیفه ای نزد آمد و در آن از طرف ابوعبیده جراح و معاذ بن جبل مطلبی نوشته شده بود. آنها به عمر سلام فرستاده بودند که اما بعد: با شما پیمان بستیم که امر شما، برای ما مهم است اکنون که با پیش آمد روزگار، سرپرستی امت اعم از سرخ و سیاه را به عهده گرفته ای. وضع و شریف / دوست و دشمن در محضر تو می‌آیند نزد تو هرکدام آنها از عدالت و حق، سهم دارند که به آن برسند اکنون بین که چگونه با آنها رفتار می‌کنی یا عمر؟. قد وليت أمر هذه الأمة أحمرها وأسودها يجلس بين يديك الشريف والوضيع والعدو والصديق ولكل حصته من العدل فانظر كيف أنت عند ذلك يا عمر». (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹: ۹۴/۷)

بنابر این کلمات رایج در مکاتبات صحابه و موارد پیام کتبی آنها به حاکمیت چنین بود که «ولی» به معنای سرپرستی بکار می‌رود موردی از کلام ابوعبیده جراح بیان گردید.

۱۰. «ولی» در کلام طلحه

زمان عمر کلمه ولی در کلام صحابه شاخص به معنای سرپرستی بکار رفت. ابن تیمیه (م: ۷۲۸هـ) می‌گوید: برخی صحابه در جانشینی عمر به فرمان ابوبکر، اعتراض کردند برخی آنها به ابوبکر چنین گفتند: به پروردگارت چه می‌گویی که فرد تند خو و خشنی را بر مسلمان ها ولی - خلیفه - مقرر کرده ای؟». «قد تکلموا مع الصديق في ولاية عمر وقالوا ماذا تقول لربك وقد وليت علينا فظا غليظا» (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۱۵۵/۶). در خبر دیگر ابن تیمیه نام صحابه‌ی مخالف را چنین می‌نویسد: گروهی صحابه انتخاب عمر را به جانشینی ناخوش می‌داشتند حتی طلحه گفت که ...». «لما استخلفه أبو بكر كره خلافته طائفة حتى قال طلحة ماذا تقول لربك إذا وليت علينا فظا غليظا». (ابن تیمیه، ۱۴۰۶: ۱۵۵/۶) این جانیز ولایت به معنای سرپرستی بکار رفته است.

بدین ترتیب اشخاص صحابه چون طلحه نیز از کلماتی مانند «ولی» که در حدیث ولایت بکار رفت معنای سرپرستی را فهمیده اند از این رو برابر ابوبکر کلمه‌ی «ولی» را در اعتراض به چنین جانشینی استفاده کرده اند.

۱۱. «ولی» در کلام معاویه

معاویه نیز کلمه «ولی» را به معنای سرپرستی استعمال کرد در آغاز حکومت به مردم گفت که من سرپرست شما هستم: ابن عساکر (م: ۵۷۱ هـ) اعلام سرپرستی او را چنین روایت می‌کند: معاویه بر فراز منبر حمص در حالی خطبه خواند که امیر مردم شام بود او چنین گفت که سوگند به خداوند: ای اهل حمص! نمی‌دانم آیا الله با گماشتن امیران صالح، شما را خوش بخت کرد؟ اما اولین ولی شما بنام «عیاض بن غنم» بود که بهتر از من بود. پس از آن ولی شما «سعید بن عامر بن حذیم» بود. او هم بهتر از من بود. سپس «ولی» شما «عمیر بن سعد» چه نیکو بود عمیر؛ همه آنها این جا بودند و رفتند پس از آن من سرپرست شما شدم و شما

می‌دانید. «خطب معاویة علی منبر حمص ... فقال والله أول من ولي عليكم عیاض بن غنم وکان خیرا مني ثم ولي عليكم سعید بن عامر بن حذیم وکان خیرا مني ثم ولي عليكم عمیر بن سعد ولنعم العمیر وکان ثم هنا فإذا قد ولیتکم فستعلمون». (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۴۸/۴۶)

نیز برخی منابع در احوال معاویه روایت می‌کند که وی در آخرین خطبه از کلمه «ولی» استفاده کرد و آن را به معنای جانشینی بکار برد. أبوحامد غزالی (م: ۵۰۵ هـ) نقل می‌کند: آخرین خطبه‌ی معاویه این بود که گفت: مردم! من قبلاً کاشتم اکنون درو می‌کنم، سرپرست شما بودم پس از من احدی سرپرستی شما را نخواهد کرد مگر بدتر از من خواهد بود چنان که پیش از من کسانی بهتر از من بودند. وای یزید! زمانی که اجلم فرا رسید سرپرستی غسل مرا به مرد لیب وگذار کنید زیرا لیب نزد خداوند جایگاهی دارد «یروی أن آخر خطبة خطبها معاویة أن قال أیها الناس إني من زرع قد استحصد وإني ولیتکم ولن یلیکم أحد من بعدي إلا وهو شر مني کما کان من قبلي خیرا مني ویا یزید إذا وفی أجلي فول غسلي رجلا لبيا فإن اللیب من الله بمکان». (غزالی، [بی تا]: ۴۸۰/۴).

بدین ترتیب کلمه «ولی» در کلام معاویه استعمال شد که به دو مورد بسنده گردید وگرنه موارد فراوانی وجود دارد که ثابت می‌کند او لفظ «ولی» را در معنای سرپرستی بکار برده است.

۱۲. «ولی» در کلام عبدالملک بن مروان

عبدالملک ابن مروان نیز چون دیگر ملوک بنی امیه برای اراده‌ی معنای سرپرستی از کلمه «ولی» استفاده کرد. مسعودی (م: ۳۴۶ هـ) می‌نویسد: عبدالملک بر منبر گفت: ... ای گروه قریش! عمر بن خطاب «ولی» شما بود که تند خوئی و سخت‌گیری داشت اما مردم از او حرف شنوی داشتند و اطاعت کردند آنگاه عثمان «ولی» شما شد که آسان گیر، نرم رفتار و بخشنده بود با او دشمنی ورزیدید و کشتید من روز حرة مسلم بن عقبه را بر شما گسیل داشتیم پس آنها را کشت. «فقال عبد الملك ... فیا معشر قریش، ولیکم عمر بن الخطاب فکان فظاً غليظاً مُضَيِّقاً علیکم، فسمعتهم له وأطعتم، ثم ولیکم عثمان فکان سهلاً لیناً کریماً

فعدوتم علیه فقتلتموه، وبعثنا علیکم مسلماً یوم الحرة فقتلتموه». (مسعودی، [بی تا]:

۴۰۱/۱). (مرسی، ۲۰۰۰م: ۵۴۱/۱) (افریقی مصری، [بی تا]: ۱۶۶/۸)

بدین ترتیب عبدالملک بن مروان با یاد آوری ولایت حاکمان پیشین از معنای ولی به جانشینی خبر داد که روشن می شود او نیز آن را به معنای سرپرستی می دانسته است.

۱۳. «ولی» در کلام ابن زیاد

نام ابن زیاد از طرف معاویه و یزید بن معاویه در ولایت عراق، حوادث مهمی را تداعی می کند. این والی اموی نیز چون دیگر همکاران خویش، لفظ «ولی» را در سرپرستی بکار برد. أحمد صفوت (م: ۱۳۹۵ هـ) درباره ی جانشینی او به مسند ولایت عراق می نویسد: ابن زیاد بعد از مرگ یزید بن معاویه در خطبه اش گفت که امروز وی امیر عراق است. وی بعد از حمد و ثنای خداوند به مردم بصره گفت: مرا از خود بدانید سوگند به خداوند که پدرم مهاجرت نکرد مگر به سمت شما؛ و زادگاهم نیست مگر بین شما. من نیستم مگر مردی از شما. من سرپرست شما شدم. «قام عبید الله بن زیاد بن أبیه خطیباً.... وما أنا إلا رجل منکم ولقد ولیتکم». (صفوت، ۱۳۹۵: ۳۲۹/۲) هم چنین ابن عساکر (م: ۵۷۱ هـ) روایت کرد: هنگامی که یزید بن معاویه از دنیا رفت، ابن زیاد بین مردم ایستاد طی خطبه طولانی گفت: من «ولی» شما هستم یعنی سرپرستی شما را به عهده دارم... امیرالمؤمنین یزید بن معاویه وفات یافت. بعد از خود فرزندش معاویه بن یزید را «ولی» خویش قرار داد. «ابن زیاد حین جاءه وفاة یزید بن معاویه قام خطیباً... قال یا أهل البصرة... وقد ولیتکم... وإن أمير المؤمنين یزید بن معاویه قد توفي و ولی ابنة معاویه بن یزید». (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۴۵۲/۳۷) نیز ابن جوزی خطبه ابن زیاد را نقل کرد که وی برای اهل بصره امارتش را به نام «ولی» اعلام نمود «لما بلغت عبیدالله وفاة یزید قام خطیباً فحمد الله وأثنی علیه وقال یا أهل البصرة لقد ولیتکم». (ابن الجوزی، [بی تا]: ۲۴/۶). بدین ترتیب استعمال کلمه «ولی» در زبان والی بنی امیه به معنای جانشینی و کاربرد آن با زمان دیگر معاصران دولتی بنی امیه فرقی ندارد.

۱۴. «ولی» در کلام حجاج

حجاج ثقفی والی ترسناک اموی نیز کلمه «ولی» را در معنای سرپرستی استعمال کرد. ابن عبد ربّه الأندلسی (م: ۳۲۸هـ) در گزارشی می‌نویسد که حجاج با ایراد خطبه‌ای به مردم گفت: اگر بدانم که یکی از شما قوی‌تر از من است یا چنین کسی را من بشناسم دیگر سرپرست شما نیستم پس بدانید کسی که درباره‌ی من و شما سخن بگوید او را می‌کشیم. ولو علمت أن أحداً أقوى عليكم مني أو أعرف بكم ما وليتكم فإياي وإياكم من تكلم قتلناه». (اندلسی، ۱۴۲۰: ۱۱۳/۴) هم چنین زکی صفوت (م: ۱۳۹۵هـ) با متن فوق، روایت را گزارش کرد «أيها الناس... ولو علمت أن أحداً أقوى عليكم مني... ما وليتكم فإياي وإياكم من تكلم قتلناه». (صفوت، ۱۳۹۵: ۲/۲۹۸). بدین ترتیب یکی از والیانی بنی امیه کلمه ولی را در معنای جانشینی بکار برد که نشان می‌دهد استعمال این کلمه در معنای سرپرستی جای انکار ندارد.

۱۵. «ولی» در کلام عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز اموی نیز ولی را در معنای سرپرستی استعمال کرد. به روایت ابن سعد (م: ۲۳۰هـ)، هنگامی که چشم عمر ابن عبدالعزیز به قامت قاسم بن محمد بن ابوبکر می‌افتاد چنین می‌گفت: هرگاه در بنی امیه اختیار می‌داشتم بدون تردید وی را سرپرست خلافت تعیین می‌کردم. «وقال عمر بن عبد العزيز: لو كان إلی من الأمر شيء - يعني أمر الخلافة- لوليتها القاسم بن محمد أو صاحب الأعوص - يعني إسماعيل بن عمرو». (بصری، [بی تا]: ۷/۴۰۵ ط‌خانجی) (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۳۳/۹). اما به واقعیت امر انجام چنین کار برای عمر بن عبدالعزیز مقدور نبود وی از بزرگان اهل حل و عقد بنی امیه می‌ترسید توانایی نداشت که با ایجاد تغییری در حکومت، قدرت بنی امیه را به قوم دیگری دهد آنها تفرقه را خوش نمی‌داشتند. ابن خلدون (م: ۸۰۸هـ) «وقد كان عمر بن عبد العزيز يقول إذا رأى القاسم بن محمد بن أبي بكر لو كان لي من الأمر شيء لوليته الخلافة ولو أراد أن يعهد إليه لفعل ولكنه كان يخشى من بني أمية أهل الحل والعقد لما ذكرناه فلا يقدر أن يحول

الأمر عنهم لئلا تقع الفرقة». (ابن خلدون، [بی تا]: ۲۰۶/۱) و سخاوی (م: ۹۰۲ هـ) نیز چنین خبر را نقل کرده اند. «قال عمر بن عبد العزيز لو كان لي من الأمر شيء لوليته الخلافة». (سخاوی، ۱۴۱۴: ۳۷۷/۲)

بدین ترتیب باگذشت صد و بیست و سه سال از هجرت رسول الله ﷺ طی این زمان آگاهی مسلمان ها بیشتر شد و کلمه ی «ولی» که در حدیث غدیر خم به معنای ولایت بکار رفت حاکمان بنی امیه نیز اعتراف کرده اند که این کلمه در همان معنای جانشینی استعمال می شود.

۱۶. «ولی» در کلام منصور عباسی

استعمال کلمه «ولی» به معنای جانشینی در مکتوبات عباسی ها نیز گزارش شده است. محمد دیاب اتلیدی (م: ۱۱۰۰ هـ) روایت می کند که منصور عباسی در شام خطبه خواند و گفت: مردم! برای شما شایسته است که خداوند را بر مواهب آن سپاسگزار باشید از هنگامی که سرپرستی شما را به عهده گرفته ام آفت طاعون که سمت شما می آمد خداوند آن را دفع فرمود. اعرابی برخاست گفت: خدا را شاکر هستیم که شما و طاعون را بر ما مسلط کرد. «خطب المنصور يوماً بالشام، فقال: أيها الناس ينبغي لكم أن تحمدوا الله تعالى على ما وهبكم في فإني منذ وليتكم صرف الله عنكم الطاعون الذي كان يجيئكم. فقال أعرابي: إن الله أكرم من أن يجمعك أنت والطاعون علينا». (اتلیدی، ۱۴۲۵: ۹۳/۱)

بدین ترتیب استعمال لفظ ولی به معنای جانشینی در فرهنگ صحابه، زمان خلافت بنی امیه و بنی عباس تفاوتی ندارد در همه زمان ها به معنای سرپرستی و جانشینی بکار می رود. این بحث درباره «ولی» به معنای جانشینی در منابع اهل سنت بود که توضیح ضروری داده شد اما معنای ولی در:

مبحث دوم: «ولی» در منابع اهل بیت علیهم السلام

کلمه ی «ولی» در مذهب شیعه امامیه اهل بیت علیهم السلام نیز به معنای جانشینی آمده است. شیخ طوسی (م: ۶۶۰ هـ) درباره معنای «ولی» می نویسد: ولی کسی است که امر دیگری را انجام دهد یا دیگری آن را بجا آورد یا دو شخص در انجام آن متولی باشند. «الولي» هو الذي يلي

امر غیره او یلی امره غیره ام هما المتوالیان». (طوسی، ۱۴۰۰: ۹۸) به عبارت دیگر درباره ولی عهد می نویسد: قول مردم که فلانی ولی عهد مسلمین هست بمعنای نامزدی او به خلافت است... نیز «ولی» به معنای اولی به قیام و تدبیر امر آمده است. مبرد گفت: ولی به معنای سزاوار تر بوده کلمات «مولی» و «اولی» از شئی واحد هستند. «ویقولون "فلان ولی عهد المسلمین" للمرشح للخلافة. وقال الکمیت: ونعم ولی الأمر بعد ولیه * ومنتج التقوی ونعم المؤدب ویعنی بالولی الأولى بالقیام بالأمر وتدبیره. وقال المبرد: الولی هو الأحق، والمولی والأولی عبارة عن شئی واحد». (طوسی، ۱۴۰۰: ۱۹۸)

در فرهنگ شیعه چون کلمه ی «ولی» از حدیث معروف ولایت در شأن سرپرستی امام علی (علیه السلام) گرفته شده است واقعیت تفاوت بین دیدگاه فریقین را نشان می دهد که طبق کلام رسول الله (صلی الله علیه و آله): هرکسی که من ولی او هستم علی ولی اوست. شیعه می گوید مراد رسول الله (صلی الله علیه و آله) جانشینی بلا فصل علی پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است اما اهل سنت به معنای غیر جانشینی آن را تطبیق می دهند توضیح معنای ولی به معنای جانشینی، از منابع شیعه از بحث بی نیاز است اما به چند مورد بسنده می شود.

۱. «ولی» در کلام رسول الله (صلی الله علیه و آله)

شیخ صدوق (م: ۳۸۱هـ) بسند مرفوع روایت کرد که رسول الله (صلی الله علیه و آله) درباره علی (علیه السلام) فرمود: هرکسی که من ولی او هستم علی ولی اوست. هرکسی که من امام او هستم علی امام اوست. هرکسی که من امیر او هستم علی امیر اوست. هرکسی که من مرشد او به اوامر و نواهی الهی هستم علی نیز به امر و نواهی الهی، مرشد او هست. به هرکسی که من راهنمایی او هستم علی نیز راهنمای او خواهد بود. من برای هرکسی که وسیله معرفت او به الله تعالی هستم علی نیز وسیله معرفت او به الله تعالی هست. خداوند سبحان در این باره بین علی و دشمنانش حکم خواهند فرمود. «عن أبي سعيد، قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: من كنت وليه فعلي وليه، ومن كنت إمامه فعلي إمامه ومن كنت أميره فعلي أميره، ومن كنت نذيره فعلي نذيره، ومن كنت هادية فعلي هادية، ومن كنت وسيلته إلى الله تعالى عز وجل فالله

سبحانه يحکم بينه و بين عدوه». (صدوق، ۱۳۷۹: ۶۶) هم چنین شیخ صدوق از امام سجاد علیه السلام نقل کرد که از حضرت علی (ع)، معنای حدیث - من كنت وليه فعلي وليه - پرسیده شد در پاسخ فرمود: رسول الله ﷺ به مردم خبر داد که امام آینده پس از رسول الله ﷺ علی (ع) است. «عن أبي إسحاق، قال: قلت لعلي بن الحسين (عليه السلام): ما معنى قول النبي (صلى الله عليه وآله): من كنت مولاه فعلي مولاه؟ قال: أخبرهم أنه الامام بعده». (صدوق، ۱۴۱۷: ۱۸۵) نیز زید بن علی درباره حدیث - من كنت ... - گفت که رسول الله ﷺ علی (ع) را بین مسلمانان چون پرچمی نصب فرمود هرگاه مردم دچار تفرقه شوند حزب الله شناخته شود. «علي بن هاشم بن البريد، عن أبيه، قال: سئل زيد بن علي (عليه السلام) عن قول رسول الله (صلى الله عليه وآله): من كنت مولاه فعلي مولاه. قال: نصبه علما ليعلم به حزب الله عند الفرقة». (صدوق، ۱۴۱۷: ۱۸۵) در روایت دیگر حضرت ﷺ فرمود هرکسی را که من در دین او ولی هستم علی نیز در دین او ولی هست. «من كنت وليه في دينه فعلي وليه في دينه اي الذي يلي عليه فيه وفي جميع اموره». (قاضی نعمان، ۱۴۰۹: ۱/ ۲۲۰)

۲. «ولی» در کلام فاطمه (ع)

ولی در کلام فاطمه علیها السلام نیز به معنای سرپرستی بکار رفته است. شیخ صدوق (م: ۳۸۱هـ) به طریق مسند از امام رضا علیه السلام روایت کرد که فاطمه بنت رسول الله ﷺ درباره علی علیه السلام به نقل از رسول الله ﷺ روایت کرد که آن حضرت فرمود: هرکسی که من ولی او هستم علی ولی اوست. هرکسی که من امام او هستم علی امام اوست معنای ولایت در روایت دختر رسول الله ﷺ به امامت تفسیر شده است فاطمة بنت رسول الله ﷺ إن النبي عليه الصلاة والسلام قال لعلي عليه السلام: من كنت وليه فعلي وليه ومن كنت إمامه فعلي إمامه». (صدوق، ۱۴۰۴: ۲. ۶۹).

۳. «ولی» در کلام ابن عباس (رض)

ابن عباس نیز روایت کرد که رسول الله ﷺ به علی (ع) مقام ولایت بخشید. کراجکی، (م:

۴۴۹هـ) روایت کرد که رسول الله ﷺ فرمود: خداوند، پروردگارم هست برایم امارتی نیست من فرستاده پروردگارم هستم امارتی با من نیست و علی ولی کسی است که من ولی او هستم. «عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الله ربي ولا امارة لي معه وانا رسول ربي ولا امارة معي وعلي ولي من كنت وليه». (کراجکی، ۱۳۶۹: ۱۵۴) که این جا به معنای ولایت = سرپرستی اشاره می کند.

بدین ترتیب کلمه ولی در روایت های شیعه و سنی به نقل از رسول الله ﷺ یا اهل بیت یا صحابه یا تابعان یا عالمان آینده دلالت می کند که به معنای سرپرستی آمده است و از موارد فوق در منابع فریقین ثابت می شود: معنای ولی در حدیث شریف که روز غدیر خم بیان گردید مأموریت سرپرستی امت برای امام علی (ع) از آن اراده شده است.

نتیجه

در تحقیق حاضر، یافته های زیر بدست آمد.

یک - حدیث نبوی - من كنت وليه ... - در غدیر که شامل کلمه ولی است بر سرپرستی دلالت می کند.

دو - با اظهارات خود علمای فریقین در معنای لفظ ولی به معنای سرپرستی اتفاق نظر دارند. با گواهی تاریخ از زمان پیغمبر ص و صحابه تا زمان حکومت بنی امیه و بنی عباس و قرون آخر استعمال کلمه ولی به معنای سرپرست در نزد حکام و اهل فن حدیث رایج بوده که اهل قلم هم در این معنا اسفاده کرده.

سه - با شواهد تاریخ و اظهارات علمای منصف فنون حدیث و مفسرین از شیعه و سنی در استعمال لفظ «ولی» در حدیث غدیر خم به جانشینی خاص برای علی (ع) بکار رفته است. به تواتر استعمالی از طول تاریخ اسلام و استعمال لغت شناسان عرب قطع بر این مطلب پیدا می شود: تمام صحابه و حکام اسلامی، قلم بردستان و تاریخ نویسان سیره نویسان، همه و همه توافق دارند.

۱- بهترین گواه بر این مدعا کتب و آثار جامانده از آنها است.

- ۲- در حدیث خم غدیر معرفی حضرت علی ع از زبان خود پیغمبر^ص بعنوان ولی مردم معرفی شده است که این را هم علمای فریقین قبول دارند و نوشته اند به حد فوق تواتر است.
- ۳- از کنار هم قرار گرفتن این دو مطلب فوق برای اهل فن و خبره یقین حاصل می شود که منظور رسوالله^ص تعیین سر پرست و جانشین بوده. هم چنان که مقام گفتار و دلیل اصل برگزاری تجمع غدیر به دستور خداوند هم برای تعیین جانشین بوده پس رسول خدا هم در راستای هدف برگزاری جلسه صحبت کرده و منظورش را صریح بیان کرده. اگر کسی ادعا کند که پیغمبر منظورش شفاف بیان نتوانسته ما منشورش از خودش بهتر می فهمیم این اتهام بر پیغمبر^ص و ظلم عظیم است.
- چهار- طبق منابع مکتوب اسلامی که از زمان رسول الله^ص، صحابه، حاکمیت های بنی امیه و بنی عباس بیان گردید کلمه ولی در استعمال عرب، موافق معنای سرپرستی بوده است.

پیشنهاد

یک: طبق مباحث گذشته مفهوم «ولی» به معنای جانشینی بکار رفته است هیچ کس در تطبیق لفظی ولی بر سرپرستی تردیدی ندارد و کلام رسول الله^ص بر تطبیق لفظ «ولی» بر جانشینی دلالت دارد اما چرا کلمه ولی در کلام اهل بیت^{علیهم السلام}، صحابه و عالمان اسلامی در استعمال رسول الله^ص تنها برای مولا علی^{علیه السلام} استثناء می شود و بر محبت استعمال می شود اما در موارد دیگر به صورت طبیعی به معنای سرپرستی دلالت می کند؟ نظر به چنین ضرورت می سزد که عالمان فریقین در این باره مستندات بیشتری برای جویندگان حقیقت، بیان کنند.

دو - بحث از «ولی» در معنای سرپرستی موجب حیرت برخی خوانندگان در برخورد با حجمی بزرگ استعمالات شده است اما بیان تمام موارد در مقاله مختصر حاضر منحصر نمی شود مناسب است مستندات بیشتر «ولی» در معنای جانشینی پژوهش گردد تا جامعه اسلامی در بحث های علمی به دیدگاه بیشتر مشترک اعتقادی دست یابند.

کتابنامه

قرآن

- ابن الأثیر، مجد الدین بن محمد، جامع الأصول فی أحادیث الرسول،: عبد القادر الأرنبوط، الأولى،، مكتبة الحلواني - مطبعة الملاح - مكتبة دار البيان .
- ابن الجوزی، عبد الرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الملوك والأمم، الأولى، بیروت، دار صادر.
- ابن العربی، المعافری الاشبیلی، العواصم من القواصم فی تحقیق مواقف الصحابة بعد وفاة النبی ﷺ، (۱۴۱۹هـ)، محب الدین الخطیب، الأولى، السعودية، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد
- ابن العربی، محمد بن عبد الله، العواصم من القواصم فی تحقیق مواقف الصحابة بعد وفاة النبی صلی الله علیه وسلم، (۱۴۰۷هـ)، محب الدین الخطیب، الثانية، لبنان - بیروت، دار الجیل.
- ابن تیمیة، أحمد بن عبدالحلیم، منهاج السنة النبویة، (۱۴۰۶هـ)، محمد رشاد سالم، الأولى، مؤسسة قرطبة،
- ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، مقدمة ابن خلدون، الخامسة، بیروت، دار القلم .
- ابن عساکر، علی بن الحسن ابن هبة الله، تاریخ مدينة دمشق (۱۴۱۵)، محب الدین أبو سعید عمر بن غرامة العمروی، دار الفكر
- ابن کثیر الدمشقی، إسماعیل بن عمر، تفسیر ابن کثیر (تفسیر القرآن العظیم)، (۱۴۰۱)، بیروت، دار الفكر
- ابن کثیر القرشی، إسماعیل بن عمر، البداية والنهاية، بیروت، مكتبة المعارف .
- ابن کثیر القرشی، إسماعیل بن عمر، السيرة النبوية لابن کثیر
- أبی الحديد المدائنی، عز الدین، شرح نهج البلاغة، (۱۴۱۸هـ)، محمد عبد الكريم النمري، الأولى، بیروت / لبنان، دار الكتب العلمية
- أبی شیبة، عبد الله بن محمد، المصنف، (۱۴۳۶هـ)، سعد بن ناصر بن عبد العزيز أبو حبيب الشری، الأولى، الرياض - السعودية، دار كنوز إشبیلیا للنشر والتوزيع.
- أبی شیبة، عبد الله بن محمد، مصنف ابن أبی شیبة، (۱۴۰۹هـ)، الأولى، کمال یوسف الحوت،

الأولى، الرياض، مكتبة الرشد

الإتليدي، محمد دياب، إعلام الناس بما وقع للبرامكة مع بنى العباس (١٤٢٥هـ). محمد أحمد عبد العزيز سالم، الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية.

الاسفرائني، يعقوب بن إسحاق، مسند أبي عوانة، بيروت، دار المعرفة.

الأصبهاني، لأبي نعيم، معرفة الصحابة.

الأفريقي المصري، محمد بن مكرم بن منظور، الأولى، بيروت، دار صادر

آلبناني، ناصر الدين، إرواء الغليل في تخريج أحاديث منار السبيل (١٤٢٠هـ). الثانية، زهير الشاويش بيروت، المكتب الإسلامي

الأندلسي، أحمد بن محمد، العقد الفريد، (١٤٢٠هـ)، الثالثة، بيروت / لبنان، دار إحياء التراث العربي.

الأندلسي، محمد بن يوسف، تفسير البحر المحيط، (١٤٢٢هـ)، الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية.

بحراني، هاشم بن سليمان، البرهان في تفسير القرآن، (١٤١٥هـ)، واحد تحقيقات اسلامي (ساير)، قم - ايران، مؤسسة البعثة. مركز الطباعة و النشر.

البخاري، محمد بن إسماعيل، صحيح بخاري، (١٤٠٧هـ)، مصطفى ديب البغا، الثالثة، اليمامة - بيروت، دار ابن كثير.

البستي، محمد بن حبان، الثقات، (١٩٧٥هـ)، السيد شرف الدين أحمد، الأولى، دار الفكر.

البُستي، محمد بن حبان، السيرة النبوية وأخبار الخلفاء، (١٤١٧هـ)، الحافظ السيد عزيز بك وجماعة من العلماء، الثالثة، بيروت الكتب الثقافية

بصري الزهري، محمد بن سعد، الطبقات الكبير، (١٤٢١هـ)، علي محمد عمر، الأولى، القاهرة - مصر، مكتبة الخانجي

البصري، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، (١٤١٠هـ)، محمد عبد القادر عطا، الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية .

البغوي، الحسين بن مسعود، شرح السنة، (١٤٠٣هـ)، شعيب الأرناؤوط، الثانية، دمشق _ بيروت، المكتب الإسلامي

البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر، أنساب الأشراف، دار النشر

- البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي، سنن البيهقي الكبرى، (١٤١٤هـ)، محمد عبد القادر عطا، مكة المكرمة، مكتبة دار الباز.
- الترمذي، محمد بن عيسى، سنن الترمذي (الجامع الصحيح سنن الترمذي)، أحمد محمد شاكر وآخرون، بيروت، دار إحياء التراث العربي .
- الثعالبي، عبد الرحمن بن محمد، الجواهر الحسان في تفسير القرآن، بيروت، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات
- الجزري، عز الدين بن الأثير، أسد الغابة في معرفة الصحابة (١٤١٧ هـ). الأولى، عادل أحمد الرفاعي، بيروت، دار إحياء التراث العربي .
- الدينوري، عبد الله بن مسلم ابن قتيبة، الإمامة والسياسة، (١٤١٨هـ)، خليل المنصور، بيروت، دار الكتب العلمية.
- الدينوري، عبد الله بن مسلم بن قتيبة، تأويل مختلف الحديث، (١٤١٧هـ)، محمد زهري النجار، دار الجيل.
- الذهبي، شمس الدين، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، (١٤٠٧هـ)، عمر عبد السلام تدمري، الأولى، لبنان/ بيروت دار الكتاب العربي
- الرازي، أحمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، (١٣٩٩هـ)، عبد السلام محمد هارون، دار الفكر الرازي، عبد الرحمن بن محمد، تفسير ابن أبي حاتم (تفسير القرآن)، أسعد محمد الطيب، صيدا، المكتبة العصرية.
- الزبيدي، محمد مرتضى الحسيني، تاج العروس من جواهر القاموس، مجموعة من المحققين، دار الهداية
- السجستاني، سليمان بن الأشعث أبو داود، سنن أبي داود، محمد محيي الدين عبد الحميد، دار الفكر.
- السخاوي، شمس الدين، التحفة اللطيفة في تاريخ المدينة الشريفة، (١٤١٤هـ).، الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية.
- السيوطي عبد الرحمن بن أبي بكر، تاريخ الخلفاء، محمد محي الدين عبد الحميد. الأولى، مصر، مطبعة السعادة .
- السيوطي، جلال الدين، جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)، الاولى .

١٣٦ □ دو فصلنامه علمی - تخصصی مطالعات علوم حدیث، سال سیزدهم، شماره ١٧ بهار و تابستان ١٤٠٤

- الشامی، الصالحی، سبل الهدی والرشاد، (١٤١٤هـ)، الشیخ عادل أحمد عبد الموجود، الشیخ علی محمد معوض، الأولى، بیروت - لبنان، دار الکتب العلمیة.
- الشیبانی، أحمد بن حنبل، مسند الإمام أحمد بن حنبل، مصر، مؤسسة قرطبة
- الشیبانی، أحمد بن عمرو بن الضحاک، السنة، (١٤٠٠هـ)، محمد ناصر الدین الألبانی، الأولى، بیروت، المکتب الإسلامی
- الشیبانی، أحمد بن عمرو، الآحاد والمثانی (١٤١١ - ١٩٩١). باسم فیصل أحمد الجوابرة، الأولى، الرياض، دار الراية.
- الصدوق، ابن بابویه، الأمالی، (١٤١٧). قسم الدراسات الإسلامیة، الأولى، قم، مرکز الطباعة والنشر فی مؤسسة البعثة.
- الصدوق، ابن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه السلام، (١٤٠٤هـ)، الشیخ حسین الأعلمی، بیروت-لبنان، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات
- الصدوق، ابن بابویه، معانی الأخبار، (١٣٧٩هـ)، علی أكبر الغفاری، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المشرفة
- صفوت، أحمد زکی، جمهرة خطب العرب، (١٣٩٥هـ)، بیروت، المکتبة العلمیة
- صنعانی، عبد الرزاق بن همام، مصنف عبد الرزاق، (١٤٠٣هـ)، حبیب الرحمن الأعظمی، الثانية، بیروت، المکتب الإسلامی
- الطبرانی، سلیمان بن أحمد، مسند الشامیین، (١٤٠٥هـ)، حمدی بن عبدالمجید السلفی، الأولى، بیروت، مؤسسة الرسالة
- الطبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، محمد أبو الفضل إبراهیم، الثانية، بمصر، دار المعارف.
- الطحاوی، أحمد بن محمد، شرح معانی الآثار، ١٣٩٩، محمد زهری النجار، الأولى، بیروت، دار الکتب العلمیة
- الطوسی، الاقتصاد، (١٤٠٠هـ)، بمناسبة ذکری احتفالات، الأولى، قم، منشورات مکتبة جامع جهلستون.
- العاصمی المکی، عبد الملك بن حسین، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، (١٤١٩هـ)، عادل أحمد عبد الموجود- علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- العلیمی، مجیر الدین الحنبلی، الأنس الجلیل بتاریخ القدس والخلیل، (١٤٢٠هـ)، عدنان

یونس عبد المجید نباتة، عمان، مكتبة دندیس.

الغزالی، محمد بن محمد، إحياء علوم الدين، بيروت، دار المعرفة

قاضی النعمان، ابوحنيفه مغربی، نعمان بن محمد، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار،

(۱۴۰۹هـ)، حسینی جلالی، محمد (محقق)، قم، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية بقم .

الکراجکی، أبی الفتح، کنز الفوائد، (۱۳۶۹هـ)، الثانية، قم، مكتبة المصطفوی .

المرسی، علی بن إسماعیل، المحکم والمحیط الأعظم، (۲۰۰۰م)، عبد الحمید هنداو،

الأولی، بیروت، دار الکتب العلمیة .

المروزی، أحمد بن علی، مسند أبی بکر الصدیق، شعيب الأرناؤوط، بیروت، المكتب الإسلامي

المسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب

الموصلی التیمی، أحمد بن علی بن المثنی أبویعلی، مسند أبی یعلی، (۱۴۰۴هـ)، حسین سلیم

أسد، الأولى، دمشق، دارالمأمون للتراث

النسائی، أحمد بن شعيب، السنن النسائی الكبرى، (۱۴۱۱هـ)، عبد الغفار سلیمان البنداری و

سید کسروی حس، الأولى، بیروت، دار الکتب العلمیة .

النمری، یوسف بن عبد الله، التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید، (۱۳۸۷هـ)،

مصطفی بن أحمد العلوی المغرب دار النشر: وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية .

النمیری، عمر بن شبة، تاریخ المدينة المنورة (۱۴۱۷هـ)، علی محمد دندل، بیروت، دار الکتب

العلمیة .

النووی، محی الدین، تهذیب الأسماء واللغات، (۱۹۹۶م)، مكتب البحوث والدراسات، الأولى،

بیروت، دار الفكر .

النيسابوری، مسلم بن الحجاج، صحيح مسلم، محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت، دار إحياء التراث

العربی .

الهیثمی، أحمد بن محمد، الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة، (۱۴۱۷هـ)،

عبد الرحمن بن عبد الله التركي، الأولى، لبنان، مؤسسة الرسالة.

